

خیال خام

وسط بشکن زدن‌های شبانه، بوق زدن‌های هسته‌ای، هوا کردن پوستر ظریف و روحانی، کسانی را هم می‌دیدید که اسکناس‌های یک دلاری و هزار تومانی را با شادمانی در هوا تکان می‌دادند: تصویری ساده لوحانه از آینده اقتصاد! تصویری که نتیجه مستقیم تبلیغات جمهوری اسلامی و رسانه‌های امپریالیستی است. خیلی‌ها بر این باورند که رفع تحریم یعنی ارزانی، فراوانی، کار. خیلی‌ها به این توهم گرفتارند که حاکمان «خودی» و قدرت‌های خارجی گهگاه منافع و نیازهای توده‌های محروم را هم در نظر می‌گیرند و سیاست‌های عام‌المنفعه اتخاذ می‌کنند. خیلی‌ها نمی‌خواهند ناگزیر بودن مصیبت و فلاکتی را که ریشه در موجودیت و کارکرد نظام سرمایه‌داری دارد باور کنند. اما سرمایه بر مبنای خواست و آرزوی افراد عمل نمی‌کند. جامعه‌ای که در آن به اذعان یکی

از پژوهشگران اجتماعی، ۲۳ درصد شهرنشینان و ۴۰ درصد روستائیانش دچار فقر مطلق‌اند و این رقم در استان سیستان و بلوچستان به ۶۰ درصد و در استان‌های کردستان و گلستان و کرمان به ۵۰ درصد بالغ می‌شود. در جامعه‌ای که بخشی از طبقه متوسط هم به زیر خط فقر سقوط کرده، جامعه‌ای که سرمایه‌های کلان و ثروت‌های افسانه‌های امتیازات بی‌حساب در مالکیت و کنترل اقلیت استثمارگر و انگل قرار دارد، انتظار اینکه نمایندگان سیاسی این اقلیت و حافظان نظم موجود قدمی در جهت منافع مردم بردارند اوج خوشخیالی است.

با وجود این‌ها، آیا تفاهم هسته‌ای در کوتاه مدت هیچ تغییری در اقتصاد ایران ایجاد نخواهد کرد؟ آیا هیچکس از این تغییرات بهره نخواهد برد؟ چرا. رفع تحریم‌ها، باز شدن مجدد حساب‌های بانکی مسدود شده، انتقال ارزهای انبار

شده در کشورهای خارجی، گسترش تجارت بین‌المللی با ایران و باز شدن فضا برای سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی حتماً برای عده‌ای سودها و امتیازهای بیشتری در پی خواهد داشت. ولی این عده، مردم نیستند و اهداف و منافع‌شان هیچ ربطی به زنان و مردان استثمار شده و ستمدیده ندارد. این‌ها دشمنان مردم‌اند. سود «تفاهم هسته‌ای» (که فقط سود اقتصادی نیست) را اساساً امثال همان کسانی خواهند برد که امروز دارند اسم‌شان را از فهرست تحریم‌ها خارج می‌کنند. همان‌ها که ستون‌های قدرت سیاسی - نظامی - اقتصادی جمهوری اسلامی‌اند. همان‌ها که بیش از هر کجا در نهاد سپاه پاسداران و گروه‌بندی‌های مالی - اقتصادی زیر چتر سپاه متمرکز شده‌اند. بخشی از این‌ها، سردارانی هستند مالک یا مدیر شرکت‌های بزرگ که میدان جنگ‌شان امروز بورس‌ها و بازارهای بین‌المللی است. کافی است به لیست بخشی از افراد حقیقی و حقوقی در متن «برنامه» جامعه اقدام مشترک» (برجام) که شامل لغو تحریم خواهند شد نگاه کنید: صنایع موشکی الغدیر، نیروی هوافضای سپاه، نیروی قدس سپاه، قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیاء، جانشین فرمانده کل سپاه، سردار محمد باقر ذوالقدر، سردار رحیم

صفوی، سردار نقدی و..... محتمل‌ترین تغییر اقتصادی در دوره بعد از تفاهم هسته‌ای، شروع دور جدید سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی ایران و احتمالاً خودروسازی‌ها است. این پروژه‌ها که با معرفی فن‌آوری و تجهیزات پیشرفته با هدف نوسازی و رقابت‌جو کردن این رشته‌ها تعریف می‌شود اساساً سرمایه - بر است و نمی‌تواند تأثیر قابل توجهی بر معضل اشتغال داشته باشد. حتی سرازیر شدن حجم نسبتاً بزرگ درآمدهای ارزی آزاد شده (رقمی بین ۲۳ میلیارد تا ۱۸۰ میلیارد دلار!) به اقتصاد ایران نیز برخلاف تصور رایج، به معنی رونق پایدار اقتصادی و ایجاد شغل و بهبود وضع رفاه عمومی نیست. از هم اکنون، کارشناسان اقتصادی فعال در نهادهای مختلف جمهوری اسلامی وقوع «سونامی جدید واردات» را در دوران پساتحریم پیش‌بینی می‌کنند. اینان نگرانند که درآمدهای ارزی به جای بخش تولید برای خرید کالاهای مصرفی از بازار جهانی هزینه شود، تجارت و واسطه‌گری را گسترش دهد و به تشدید تورم بیانجامد. یکی از این کارشناسان در مورد اینکه «در چند دهه گذشته تولید صنعتی و کشاورزی توسعه نیافته» هشدار داده و گفته است:

ادامه در صفحه بعد

بوکان جنایت اسیدپاشی را بر نمی‌تابد

روز پنجشنبه ۲۶ تیر ماه در ساعت ۸ بعد از ظهر، شماری از کنشگران عرصه فرهنگ، جنبش زنان، جنبش‌های مدنی و بسیاری از مردم بوکان تجمعی در اعتراض به اسیدپاشی علیه زنان در میدان فرمانداری شهر برگزار کردند. فضای شهر در این روز به شدت امنیتی بود. نیروهای سرکوبگر می‌کوشیدند به هر طریق که شده از برگزاری این تجمع جلوگیری کنند. افراد لباس شخصی سعی در پراکنده کردن مردم داشتند و نیروی انتظامی با تحریک می‌خواست درگیری ایجاد کند. فرماندار بوکان گروهی از افراد صاحب نفوذ و سرشناس شهر را احضار کرده از آنان خواسته بود معترضان را از برگزاری این تجمع منصرف کند که موفق نشد.

لازم به یادآوری است که روز ۲۳ تیر ماه امسال چهار زن بوکانی هدف اسیدپاشی قرار گرفتند که به جراحت شدید آنان منجر شد. برادر یکی از قربانیان این جنایت به نام سوسنه اسماعیل نژاد (دانشجوی رشته عمران و از مسئولان کتابخانه مانگ) که خود نیز از فعالان مدنی شهر است در گفت‌وگو با خبرنگار آژانس کردپا اعلام کرده که «نهادهای امنیتی پشت این حوادث قرار دارند.»

- منبع خبر و عکس: آژانس خبرسانی کردستان (کردپا)



«تکا به واردات و صادرات کالاهاى اولیه و نفت خام بدون عرضه صنعت و کشاورزی باعث مى‌شود که نیاز به واردات بیشتر شود...»^۲ یک کارشناس اقتصادى دیگر به نام حسین راغفر درست یک روز قبل از اعلام تفاهم هسته‌ای در مصاحبه‌ای هشدار داده که «جریان‌های قدرتمند در اقتصاد ایران مى‌توانند کماکان منابع ارزی کشور را گروگان منافع خویش کنند.»^۳ رئیس سابق اتاق بازرگانی تهران نیز از احتمال دامپینگ بازارهای ایران از سوی کشورهای خارجی پس از رفع تحریم‌ها گفته است؛ به این معنی که «با افزایش واردات به جای سرمایه‌گذاری در بخش‌های مولد، تجارت ایران به جای تولید پُر و پیمان شده و رونق یابد.» او در ادامه تأکید کرده که «کشورهای همسایه، اروپا و آمریکا به سبب شرایط رکودى بازار خود به اقتصاد بزرگ ایران به دید طمع مى‌نگرند. اما متأسفانه نگاه آن‌ها به بازار ایران، دید فروش محصول است...»^۴

سرمایه‌گذاری‌های خارجی و به طور کلی اجرای طرح‌های اقتصادى غرب در ایران روندی جدا از جایگاه این کشور در تقسیم کار بین‌المللى و مناسبات قدرت میان امپریالیست‌ها و رژیم‌های تحت سلطه در منطقه نیست. اقتصاد جمهوری اسلامى اساساً با وظیفه تأمین نفت و گاز برای اقتصاد جهانی تعریف شده و برقراری تحریم‌ها یا رفع آن‌ها تغییری در این الگو نمى‌دهد. این الگو با وعده و وعیدهای محمد باقر نوبخت سخنگوی دولت مبنی بر سرازیر شدن سرمایه‌های خارجی به بخش‌های تولیدی تغییر نخواهد کرد.

بنا به ارزیابی وزارت دارایی آمریکا، تحریم‌ها تولید ناخالص ملی ایران را یک پنجم کاهش داده و یک سوم اقتصاد را از کار انداخته است.^۵ این کاهش و از کار افتادگی عمدتاً مربوط است به عرصه‌های نفت و گاز (و بخش‌های خدماتی که در ارتباط نزدیک با این عرصه‌ها فعالیت مى‌کنند). چرخ اقتصاد نفت - محور، معوج و وابسته ایران بر مبنای دستورالعمل‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللى پول مى‌گردد. این اقتصاد حول بهره‌کشی شدید از نیروی کار، وجود یک اقتصاد غیررسمی گسترده و بیکاری فزاینده و با هدف کسب مافوق سودهای امپریالیستی شکل گرفته است. شک نیست که اعمال تحریم‌ها، فشار اقتصادى را بر مردم به ویژه قشرهای تحتانی شدت بخشیده اما پدیده‌های شومی مثل فقر، بیکاری، عدم امنیت شغلى، اخراج، دستمزدهای معوقه، قراردادهای تبعیض آمیز و... با برقراری این تحریم‌ها آغاز نشده و با رفع آن‌ها نیز تمام

نخواهد شد. کاهش فشارهای بین‌المللى بعد از تفاهم هسته‌ای تغییری در واقعیت استثمار توده‌های کارگر و زحمتکش، فقر و فلاکت عمومى، اعمال سیاست ریاضت‌کشی، تداوم اقتصاد ناموزون و انواع و اقسام ستم‌های جنسیتی و ملی و مذهبی نخواهد داد. رفع تحریم‌ها نه نتیجه عقب‌نشینی رژیم جمهوری اسلامى در مقابل خواسته‌های مردم است و نه به معنی عقب‌نشینی اردوی سرمایه در برابر اردوی کار. این سیاست را باید پیش‌درآمد هجوم عمیق‌تر و گسترده‌تر سرمایه‌ها به قصد بهره‌کشی و غارت شدیدتر در عرصه ایران و منطقه دانست.

این واقعیت را هم باید ببینیم که نقشه‌های امپریالیست‌ها و کارگزاران اسلامى‌شان در خلاء به اجرا در

یک دیوار نوشته فیس بوکی

«شادی اگر اعلامی از نهاد قدرت باشد به سرعت به سوگواری دیگری فتم مى‌گردد. آنکه قلقلک‌ات مى‌دهد مى‌فواهد قلقلک کشت بکند.»

«شادی پدیده‌ای رسمی نیست، به دستور برگزار نمى‌گردد. اگر ماکمان فرمان به فوشمالی مى‌دهند، محیقت آن است که فیل عظیمی از فوشمالان قربانی ضیافت بزرگانند.»

«کارناوال شادی اگر ماکم را آزار ندهد، سوگواری ست با ریتم دامبولی کوسک.»

«شادی باید ویران کند. چه را منبع اندوه را.»

(لوار کلیوند)

نمی‌آید. تصمیمات اقتصادى آن‌ها تحت تأثیر تضادهای پایه‌ای جهان کنونی و جهش‌های غافلگیر کننده سیاسى و نظامی مى‌تواند هزار چرخ بزند. درگیری‌ها و جنگ‌ها، صف‌آرایی‌های منطقه‌ای و جهانی، تشدید رقابت‌های بین‌المللى و چرخش و تکان در ائتلاف قدرت‌ها بر طرح‌ها و تصمیم‌ها تأثیر مى‌گذارد. برخی را تسریع مى‌کند، برخی را به تعویق مى‌اندازد یا به طور کلی کنار مى‌زند. اوضاع بی‌ثبات منطقه خاورمیانه و جنگ‌های نیابتی بدون دورنمای آن، دست قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی را در طراحی و یا اجرای بی‌دردسر پروژه‌های پایدار اقتصادى مى‌بندد. سرمایه‌گذاری‌ها را به عرصه‌های موقتی و زودبازده مى‌راند؛ سرمایه‌گذاران را در تردید و نگرانی دائمی قرار مى‌دهد؛ و نه فقط توهم خوش‌خیالان که نتایج اقتصادى مورد نظر امپریالیست‌ها و وابستگان‌شان را به هم مى‌ریزد.

به تبلیغات شبانه‌روزی رسانه‌ها در مورد «مزایای» تفاهم هسته‌ای برای

آیا وضع کردستان تغییر خواهد کرد؟

بعد از امضای توافق هسته‌ای حدس و گمان در مورد وضعیت به اصطلاح مناطق محروم مانند کردستان قوت گرفته. سؤال مى‌شود که آیا جمهوری اسلامى از سیاست شیعه‌گری و ناسیونال شوونیسم شیعه - ایرانی خود دست برمی‌دارد و یا اینکه آیا بودجه بیشتری به مناطقی همچون کردستان اختصاص مى‌دهد؟

جوهر آن چه در ایران حاکم است یک رژیم کمپرادور اسلامى است که دارای اقتصاد تحت سلطه بوده و یکی از ستون‌های موجودیتش را ستم ملی تشکیل مى‌دهد. در این چارچوب، کردستان از بیکاری، توسعه نیافتگی و معضلات عدیده مربوط به سهم کم بودجه رنج مى‌برد. بی‌خانمانی و فقر و ستم بر زنان گسترده است. وضعیت اسفبار کشاورزی باعث شده که هر روزه تعداد بیشتری از دهقانان زراعت را رها کرده و به حاشیه شهرها پناه ببرند. در مناطق مرزی بسیاری از مردم به تجارت مرزی رو آورده‌اند و بر اثر بیکاری هزاران نفر کول‌بری مى‌کنند. این محرومیت‌ها و ستم‌ها و فلاکت‌ها نه ناشی از وجود این شخص یا آن شخص در رأس هیئت حاکمه ایران است، نه نیت این جناح و یا آن جناح و نه اعمال تحریم‌های بین‌المللى.

اقتصاد ایران دارای یک الگوی خاص است که طبق الزامات سیستم امپریالیستی جهانی شکل گرفته. تاریخچه این اقتصاد برمی‌گردد به دوران حکومت پهلوی. این اقتصاد نفت محور است و واردات سهم عمده‌ای از بودجه کشور را به خود اختصاص مى‌دهد. گرایش عمده این اقتصاد به سرمایه‌گذاری در صنایع نفت و گاز است. در عین حال طی سال‌ها سرمایه‌گذاری‌های زیادی در خودروسازی و صنایع مواد غذایی و برخی تولیدات دیگر مانند لوله‌سازی و غیره

مردم برگردیم و به تناقضی که در بر دارد. مشکل جمهوری اسلامى این است که از یک طرف مجبور است برای حفظ آرامش و ثبات سیاسى و اجتماعى، وعده و وعید تحویل مردم دهد و امید به بهبود اوضاع اقتصادى را در آن‌ها زنده نگه دارد، و از طرف دیگر اجازه ندهد سطح انتظارات و توقعات بالا برود و مردم به طور جدی پیگیر بهبود وضع معیشت خود شوند. به همین علت است که کارشناسان اقتصادى تیم روحانی و جمع اقتصاددانان نئولیبرال با ارائه تحلیل و آمار و ارقام، دوره افتاده و ائمه جمعه با پرچم نخ نمای «اقتصاد مقاومتی» و «ضرورت ساده زیستی و صبر و تحمل» به منبر رفته‌اند تا جامعه را از «زیاده خواهی» و طرح مطالبات «غیرواقع‌بینانه» و «بی‌موقع» بر حذر دارند. این تئوری‌بافی‌ها و موعظت‌ها ضدمردمی در صورتی مؤثر مى‌افتد و به طبقه حاکم در حفظ نظام و قدرت سیاسى‌اش کمک مى‌کند که مردم سرنوشت خود را در گرو بده بستان‌های جمهوری اسلامى و قدرت‌های بزرگ امپریالیستی ببینند و نگاه خود را به سوی سیاست و برنامه آلترناتیو، به سمت راه خروج از نظم موجود نچرخانند.

برای خنثی کردن تبلیغات رژیم باید تصویر روابط نوین و نظامی بنیاد متفاوت، تصویر یک جامعه سوسیالیستی با اقتصاد و سیاست و فرهنگى مردمی و رهایی‌بخش، آزاد از استثمار و ستم و خرافه و جهل مذهبی را در برابر مردم قرار داد. حزب پیشاهنگ کمونیستی باید استراتژی صحیح و تاکتیک‌های روشن خود برای در هم شکستن نظم موجود و واژگونی قدرت سیاسى طبقه ستمگر را به توده‌های مردم و در درجه اول به زنان و مردان پیشرو و مصممی که در صف اول نبرد برای کسب رهایی مى‌ایستند عرضه کند. باید آگاهی انقلابی و برنامه و راه کمونیستی را در جریان مقاومت و اعتراض توده‌های به میان مردم ببرد و جنبشی متفاوت از مبارزات خودجوش حق طلبانه را با اتکاء به انرژی و خشم آزاد شده، با هدف انقلاب کردن بسازد و متشکل کند. ■

منابع

- ۱) دکتر رضا امیدى - نشست تخصصی بررسی دلایل طردشدگی - به نقل از روزنامه کار و کارگر - دوشنبه ۲۹ تیر ۹۴
- ۲) محمد قلی یوسفی - عضو هیئت علمى دانشگاه علامه - نقل شده در روزنامه تفاهم - دوشنبه ۲۹ تیر ۹۴
- ۳) روزنامه شرق - ۲۲ تیر ۹۴
- ۴) همانجا
- ۵) به نقل از مقاله «بازگشت یک اقتصاد بزرگ» - اندرو تورکیا - خبرگزاری رویترز - ۱۳ ژوئیه ۲۰۱۵

سوریه و یمن و تا حدی افغانستان است. در این چارچوب، جمهوری اسلامی به کردستان از زاویه منطقه پست جبهه خود نگاه می‌کند و تلاش می‌کند که آن را به هر قیمت امن نگاه دارد. بیخود نیست که در مقابل هر اعتراض کوچکی نیروهای ضد شورش به صحنه می‌آیند. مثلاً همین چند روز پیش بعد از آتش گرفتن آبدیر، زمانی که عده‌ای از فعالین مدافع محیط زیست در سنندج اعلام کردند می‌خواهند در اعتراض به بی‌تفاوتی و اهمال مسئولین در پارک کودک آبدیر تجمع کنند، ده‌ها نیروی ضد شورش در آنجا مستقر و مانع تجمع شدند.

در این شرایط، تنها «لطفی» که رژیم از نظر اقتصادی به کردستان کرده، باز کردن چند بازارچه مرزی و فراهم کردن امکانات گردشگری و رفاهی برای توریست‌هایی که از عراق یا شهرهای مختلف ایران می‌آیند و باز کردن راه تجارت برای یک قشر ویژه است. خبری از اختصاص بودجه‌های زیرساختی به این منطقه نیست. کسانی که فکر می‌کنند با برداشته شدن تحریم‌ها، اقتصاد ایران دگرگون شده و در این میان ملیت‌های تحت ستم هم از تفاهم هسته‌ای سودی نصیب‌شان خواهد شد توی ذوق‌شان خواهد خورد. کسانی که این فکر نادرست را تبلیغ می‌کنند به چشم مردم خاک می‌پاشند. ■

کاوه اردلان

زمین‌های خرد و کشت دیم برقرار شده کار دشواری است که از زاویه منافع کلی سیستم سرمایه‌داری وابسته، نفع چندانی هم برای طبقه حاکم در بر ندارد. جمهوری اسلامی این را خوب می‌داند و به همین خاطر بازی مرغ اول بوده یا تخم‌مرغ اول راه انداخته و می‌گوید که اگر می‌بینید در کردستان سرمایه‌گذاری نشده علتش فعالیت‌های احزاب مسلح و شورش مردم به تحریک آن‌ها است. در دوره کنونی، جمهوری اسلامی عملاً درگیر جنگ‌های جاری در عراق و

اجرای تحریم‌های بین‌المللی با مشکلات بسیار روبرو شدند و بسیاری‌شان به حال نیمه تعطیل درآمدند. حالا برداشتن تحریم‌ها ممکن است بخشی از مشکلات کارگاه‌هایی را که طی سال‌های اخیر به حالت نیمه تعطیل درآمده بودند حل کند. یا چند پروژه راه‌سازی و احداث قطار که مدت‌هاست روی میز مانده را به پایان برساند. اما دورنمای سرمایه‌گذاری‌های وسیع در کردستان تاریک و کند است و تغییر و تحول در کشاورزی که بر پایه اقتصاد

انجام شده است. در این اقتصاد حجم بزرگی از نقدینگی‌ها به تهران اختصاص پیدا می‌کند و شهرهای بزرگ دیگر مانند مشهد و تبریز و اصفهان در درجات بعدی از نظر تخصیص سرمایه هستند. در اثر تحریم‌ها تعداد زیادی از صنایع بزرگ مانند خودروسازی‌ها که متکی به واردات قطعات از خارج بودند دچار مشکل شدند. در ارتباط با مناطقی مانند کردستان نیز اگر چه سهم صنعت بسیار ناچیز است اما همان تعداد از کارگاه‌های کوچک که به وجود آمده بودند بعد از



رسالت «جبهه متحد کرد» چیست؟

می‌نماید و به عنوان میانجی اعلام آمادگی می‌نماید.»

شروع دور جدید فعالیت‌های «جبهه متحد کرد» چند علت دارد. یکم این که دولت روحانی در مواجهه با رشد جنبش اعتراضی در کردستان که شورش مهیاد یکی از نمودهای آن بود دست جریاناتی مانند «جبهه متحد کرد» و اصلاح‌طلبان دیگر در تبلیغ و فعالیت سیاسی حول مسائل ویژه کردستان باز گذاشته تا روحیات و انرژی مبارزاتی مردم را به بیراهه قانونی‌گری و مبارزه مسالمت‌آمیز بکشانند و آلترناتیو مبارزه انقلابی قهرآمیز را هر چه بیشتر از ذهن‌ها دور کنند. دوم اینکه پیروزی نسبی «حزب دموکراتیک خلق‌ها» در ترکیه که آشکارا تحت نفوذ سیاسی حزب کارگران کردستان (پ ک ک) قرار دارد امید به کسب امتیازات سیاسی و ادامه در صفحه بعد

مجلس، «جبهه متحد کرد» فعالیت خود را تشدید و طی نشست‌های متعدد آمادگی خود را برای معرفی کاندیداها اعلام کرده است. دکتر رفوف کریمی دبیر «جبهه متحد کرد» در اظهاراتی که بیشتر جنبه تبلیغی و جلب نظر داشته اعلام کرده که این جریان حاضر است میان احزاب کرد مخالف حکومت با جمهوری اسلامی میانجی‌گری کند: «امروز و در دهه چهارم بعد از انقلاب و با توجه به تغییرات منطقه‌ای و واقعیت‌های موجود، بهتر است به راه‌کاری غیر از جنگ و نابودی فکر شود. لازم است به واقع طرفین از خود سعه صدر نشان داده و مسیر باز کردن باب مذاکره و گفت‌وگو در دستور کار قرار گیرد. در این راستا و با توجه به پیرو کردن مشی آشتی‌جویانه و عدم خشونت، جبهه متحد کرد می‌تواند در این باره پیش‌قدم بوده و طرفین را دعوت به حل مشکلات از طریق مذاکره

امثال موسوی و کروی می‌کنند. با سرکوب جنبش ۸۸ و تثبیت ریاست جمهوری احمدی‌نژاد عرصه بر این جریان تنگ شد. در انتخابات ریاست جمهوری اخیر اصلاح‌طلبان در شرایط نبودن چهره‌های اصلی‌شان در صحنه یعنی موسوی و کروی با بهانه‌های گوناگون از جمله اینکه روحانی گزینه خامنه‌ای نیست و اینکه حل مسئله تحریم‌ها عمده است از هواداران‌شان خواستند به روحانی رأی بدهند. از زمان روی کار آمدن روحانی، نمایندگان خط اصلاح‌طلبی در کردستان در چارچوب مجلس ضد‌مردمی اسلامی کوشیده‌اند ضمن تبلیغ خط سازش و حمایت و تقویت نظام، مطالباتی را نیز به اسم مردم کردستان مطرح کنند. فعالیت پارلمانی این جریان تحت نام «جبهه متحد کرد» سازمان یافته است. در بهار امسال بعد از یک دوره رکود و با نزدیک شدن زمان انتخابات آتی

این واقعیتی است که جمهوری اسلامی به عنوان نماینده طبقه بورژوازی بر ملت کرد ستم ملی روا می‌دارد اما این ستم به یکسان بر طبقات مختلف درون ملت روا داشته نمی‌شود. از ابتدای به وجود آمدن جمهوری اسلامی علیرغم لشکرکشی و سرکوب و زندانی کردن مردم همواره بودند جریاناتی که تلاش می‌کردند خودشان را متمایز کرده و مردم ستم‌دیده را به بیراهه سازش بکشانند. ابتدا مکتب قرآن بود و سپس در دوره خاتمی جریانی شکل گرفت که بعداً به اصلاح‌طلبان کرد معروف شدند. از چهره‌های آن دوره می‌توان به بهاء‌الدین ادب و رحیم فرهمند و جلالی‌زاده اشاره کرد. رشد طبقه متوسط در دوره اخیر باعث تقویت این جریان شد. در دوره مبارزات ۸۸ اصلاح‌طلبان کرد به نوعی تلاش می‌کردند که مبارزه مردم کردستان را ضمیمه جنبش اصلاح‌طلبان حکومتی

محکم کردن جای پای بورژوازی کرد در ساختار قدرت جمهوری اسلامی را بیدار کرده است.

این در حالی است که پس از شکست جنبش ۸۸ راهکار مبارزه قانونی و صندوق رأی و تدریج‌گرایی به شدت کم‌رنگ شد و هواداران جنبش اصلاح‌طلبی در کردستان ناامید و سردرگم شده بودند. حالا بعد از موفقیت نسبی خط مسالمت و شراکت در ساختار قدرت دولت ارتجاعی در ترکیه و نیز توافقات اخیر آمریکا و غرب با جمهوری اسلامی، این جریان به تکاپو افتاده است و می‌خواهد تا تور داغ است نان را بچسباند.

مبانی ایدئولوژیک «جبهه متحد کرد» نیز مانند بقیه جریان اصلاح‌طلبی چند محور دارد. یکم، همسویی با بورژوازی بین‌المللی. بحث‌شان این است که به دلایل گوناگون مبارزه برای انقلاب به دیکتاتوری ختم می‌شود؛ کمونیسم جایی در مبارزات امروز مردم ندارد؛ و فرایند جهانی شدن اقتصاد نیز راهی جز پیوند و ادغام در نظام جهانی باقی نگذاشته است. مخالفت هیستریک با انقلاب کمونیستی و دو تجربه بزرگ قرن بیستم در شوروی و چین از خصوصیات این جریان است. محور مهم دیگر بحث‌شان این است که هدف دموکراسی است و با دموکراسی می‌توان مصائب و رنج مردم را از میان برد و در مقوله دموکراسی انتخابات یک جزء مهم است و مهم نیست که چه کسانی سر کار هستند. حتی اگر فاشیسم هم سر کار باشد مبارزه قهری فایده ندارد و بایستی مبارزه قانونی و مسالمت‌آمیز را به پیش برد.

البته «جبهه متحد کرد» تلاش می‌کند خودش را از بقیه جریان اصلاح‌طلبی در کردستان متمایز کند، اما آشخور فکری و ایدئولوژیک هر دو یکی است. اینان دموکراسی را به عنوان پدیده‌ای غیر طبقاتی و مجرد و مجزا از سیستم ستم و استثمار حاکم ارائه می‌کنند. در درون نظام دموکراسی بورژوازی نیز انتخابات را به عنوان مطلوب‌ترین روش برای دستیابی تدریجی به مطالبات مختلف از جمله مطالبات ملت کرد عرضه می‌کنند. قصد این‌ها تغییر سیستم حاکم که جمهوری اسلامی نماینده و حافظ آن است نیست. اگر چه سیستم سرمایه‌داری وابسته در ایران در حال حاضر شکل دیکتاتوری عربان و حکومت مذهبی به خود گرفته اما در شرایط مشخص می‌تواند به فرم‌های پوشیده‌تر دیکتاتوری طبقاتی ظاهر شود و به اصطلاح «دموکراتیک‌تر»

شود. درست است که این حکومت به خاطر وضعیت بحرانی و شکننده‌اش امروز حتی تحمل شریکان سابق خود مانند موسوی و کروبی را ندارد، اما این امر مطلق نیست. در شرایط مشخص امکان دارد که دقیقاً به خاطر منافع سیستم به افراد یا جناح‌های مغضوب، دوباره اجازه دهند که در قدرت سیاسی سهیم شوند.

به هر حال صحبت از امکان تغییر شکل یک رژیم سیاسی به لحاظ تئوریک فرق دارد با توهم پراکندن بر اساس خواب و خیال. امروز «جبهه متحد کرد» همانند بقیه جریان اصلاح‌طلبی در کردستان این توهم را رواج می‌دهند که نمایندگان این جریان با شرکت در انتخابات و رأی آوردن و شاید هم رسیدن به کرسی ریاست جمهوری می‌خواهند و یا می‌توانند اصلاحات ساختاری انجام دهند و نظام را «دموکراتیک» کنند. این گونه بالا رفتن از نردبان قدرت حتی اگر مثل تجربه طالبانی و بارزانی در اقلیم کردستان عراق به واقعیت بیانجامد جوهره و ریشه وضعیت موجود یعنی سیستم سرمایه‌داری حاکم را دست نخورده باقی خواهد گذاشت. و مردم خود را با یک باند بورژوازی ستمگر جدید روبرو خواهند دید که فقط به زبان مادری‌شان حرف می‌زند و زیر پرچم نظم جهانی امپریالیستی ادعای رهایی ملی می‌کند.

امروز جامعه ایران در بحران عمیق اقتصادی و اجتماعی بسر می‌برد. میلیون‌ها تن گرفتار فقرند. همه جا شکاف‌های عظیم طبقاتی به چشم می‌خورد. نابرابری و تبعیض و ستمگری اعمال می‌شود. زنان از ستم جنسیتی تحت نظام طبقاتی پدرسالار و مردسالار رنج می‌برند. هزاران کودک کار استثمار می‌شوند. مبارزان و دگراندیشان مورد پیگرد و سرکوب قرار دارند. سرمایه‌داری محیط زیست را به سوی نابودی می‌برد. این وضعیت را باید با شورش و آگاهی و مبارزه برای انقلاب پاسخ داد. آگاهی انقلابی باید در خدمت به راه انداختن جنبشی برای انقلاب باشد. اما پاسخ «جبهه متحد کرد» و نیز جریانات ناسیونالیست و رفرمیست اپوزیسیون از امثال حزب دمکرات گرفته تا پژاک نابودی سیستم نیست بلکه تلاش برای بورژوازی کرد است. سرانجام دل بستن به صندوق رأی و انتخابات و راه یافتن به مجلس و دیگر نهادهای حکومت ضد‌مردمی، شریک شدن در نظامی است که کاری جز ستم و استثمار و سرکوب توده‌ها ندارد. ■

کاوه اردلان

ابولا

همدست فقر و گرسنگی و جنگ

۱ عما ق

جنگل‌ها رانده

می‌شوند. گوشت حیوانات

جنگلی هم یکی از تنها منابع محدود

پروتئین است که در دسترس مردم

مناطق حاشیه این جنگل‌ها قرار دارد.

فقر و تأثیرات نظم جهانی از عوامل مهم

آسیب‌پذیری مردم در مقابل این ویروس

مرگ‌آوردند.

مردم غرب و مرکز آفریقا از فقیرترین

مردم این کرهٔ خاکی‌اند. سیبیرا لئون،

گینه و لیبریا که به طور گسترده شاهد

شیوع بیماری بوده‌اند به لحاظ فقر به

ترتیب رده‌های ۱۶۱، ۱۷۶ و ۱۸۱ را در

بین کشورهای دنیا دارند. هشتاد در صد

مردم سیبیرا لئون از امکانات اولیهٔ بهداشتی

و آب آشامیدنی محرومند. درآمدشان هم

که از روزی ۱٫۵ دلار بیشتر نیست و این

درآمد کفاف هزینهٔ برق و خرید غذای

کافی را نمی‌دهد. هر چه می‌کارند همان

را می‌خورند.

توزیع منابع و امکانات درمانی و

بهداشتی نیز در جهان امروز شدیداً ناموزن

است. یک رشته از کشورهای آفریقایی به

لحاظ کادر پزشکی، تحقیقات، دارو و

امکانات درمانی و غیره نسبت به غرب و

حتی برخی از کشورهای جهان سوم انگار

در دنیای دیگری زندگی می‌کنند. هزینهٔ

درمان سالانه بر هر فرد در سیبیرا لئون ۹۶

دلار و در لیبریا ۶۵ دلار است. این رقم را

مقایسه کنید با آمریکا که متوسط هزینهٔ

درمان هر فرد در آن جا ۸۸۹۵ دلار است.

(در ایران این رقم ۴۳۲ دلار محاسبه شده

است). البته این ارقام به تنهایی تصویر

کاملی از عمق نابرابری عرضه نمی‌کند

و باید مسائلی نظیر تغذیه را نیز در

استانداردهای زندگی و طول عمر در نظر

گرفت.

مشکل این کشورها نبود منابع نیست.

برعکس. منابع‌شان مایه بدبختی‌شان است.

چهارصد سال پیش اروپایی‌ها حتی خود

مردم این منطقه را به عنوان یک «منبع

طبیعی» غارت می‌کردند. این منطقه مرکز

اصلی صدور برده‌های بی‌شماری بود که

تاجرهای پرتغالی، اسپانیایی، هلندی و

غیره می‌خریدند و به خارج از قارهٔ آفریقا

می‌بردند. این برده‌ها از سراسر غرب

آفریقا ربوده شده بودند. غربی‌ها مخترع

برده‌داری در منطقه نبودند ولی برده‌داری

را به تجارت انسان در مقیاسی توده‌ای و

بی‌سابقه در تاریخ بشر بدل کردند. تأثیرات

ناپود کنندهٔ این جنایت هنوز چه در خود

آفریقا و چه در میان نوادگان این برده‌ها

محسوس است.

ثروت حاصل از تجارت برده و کار

سال گذشته مرتباً صحبت از ابولا بود، از خطرناک بودنش و از هزاران قربانی‌اش. با کم شدن سرعت کاروان مرگ، دیگر حرفی از ابولا نیست. با وجود این ابولا به کشتار در غرب آفریقا ادامه می‌دهد.

تاریخ مختصر

ابولا اولین بار در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۴) در منطقه‌ای در سودان و دهکده‌ای در کناره رود ابولا در جمهوری دموکراتیک کنگو دیده شد. در ابتدا این بیماری کشنده به مردمی محدود بود که در جنگل‌های حارهٔ غرب آفریقا ساکن بودند. در چهل سال اخیر ۲۴ بار شاهد شیوع ابولا بوده‌ایم که به مرگ تقریباً ۹۰ درصد مبتلایانش انجامیده. به گزارش سازمان بهداشت جهانی از بهار ۲۰۱۴ (۱۳۹۳) تا کنون یازده هزار نفر بر اثر ابتلا به ابولا مرده‌اند.

ابولا یکی از متعدد بیماری‌های حیوانی است که بر اثر تغییراتی در محیط طبیعی، شیوه زندگی یا ترکیبی از این دو، و البته موتاسیون‌های ناگزیر ویروس به انسان‌ها هم سرایت می‌کند. این تغییرات موجب پیدایش بیماری‌های جدید با ابعاد مصیبت‌بارند. شیوع و سرایت انواع خطرناک آنفولانزای مرغی و آنفولانزای خوک به انسان نیز در همین مقوله می‌گنجد.

به نظر می‌رسد خفاش میوه‌خوار منبع طبیعی و حامل ویروس ابولا است. بیماری از طریق مایعات به انسان سرایت می‌کند. افراد در تماس با این خفاش یا خوردن حیواناتی که از میوهٔ آلوده تغذیه کرده‌اند و البته در تماس با مایعات انسان‌های مبتلا (چه زنده چه مرده) مبتلا می‌شوند. تا همین چند وقت پیش فکر می‌کردند بیماری فقط در میان کسانی که گوشت «حیوانات جنگلی» (مثل میمون) می‌خورند شایع می‌شود. معمولاً هم گسترش به جمعیت خاصی محدود بود که یا سریعاً می‌مردند و یا مصونیت پیدا می‌کردند. ولی آخرین اپیدمی از کودکی شروع شد که برای بازی خفاش‌ها بود. این کودک، والدین و اکثر افراد خانواده‌اش تلف شدند.

چرا غرب آفریقا؟

رشد ناموزن و مخرب نظام امپریالیستی و بازار جهانی به چنان فقری دامن زده که مردم غرب آفریقا در جستجوی معاش به

در آورده جدی‌ترین وضعیت اضطراری بهداشتی عصر حاضر است. ابولا جزء میکروارگانسیم‌ها

آلمانی تصادفاً به ابولا آلوده شد کانادا یک واکسن آزمایشی را به طور اضطراری برای نجات این یک نفر در اختیار گذاشت. به قول «جرمی فار» رئیس یک موسسه معتبر خیریه برای تحقیقات پزشکی به نام Wellcome Trust «زمین و زمان را به هم ریختیم که این یک نفر را نجات دهیم.» او در اوج تلفات ابولا و در شرایطی که ۴۵۰ نفر در بستر مرگ بودند سؤال کرد: چرا امروز همین کار را برای بقیه نمی‌کنیم؟ چون آفریقایی‌اند؟

یک علتش این است که تولید واکسن ابولا سودآور نیست. موارد شیوع خیلی طولانی نیستند و مرگ‌ومیر هم از مالاریا (که سالانه جان ۳۰۰,۰۰۰ نفر را می‌گیرد و سل که سالانه ۶۰۰,۰۰۰ تلفات دارد) کمتر است. «جان اشتون»، مدیر یک ارگان مستقل انگلیسی در زمینه بهداشت عمومی نوشت «امتناع صنعت داروسازی از سرمایه‌گذاری برای تولید واکسن ابولا خجالت‌آور است - این کار را نمی‌کنند چون تعداد مبتلایان کم

است و از نظر آن‌ها سرمایه‌گذاری را توجیه نمی‌کند. این نشان از ورشکستگی اخلاقی سرمایه‌داری و فقدان معیارهای اخلاقی و اجتماعی دارد.» او هم معتقد است که اگر همین تعداد مبتلا به ابولا در یکی از محلات لندن زندگی می‌کردند، طور دیگری عمل می‌شد. به گفته سازمان بهداشت جهانی «اپیدمی ابولا که دمار از روزگار غرب آفریقا

بردگان یکی از علل تبدیل اروپا و آمریکای شمالی به قدرت‌هایی بود که امروز به لحاظ اقتصادی سیاسی و اغلب نظامی بر مناطق و جوامع دیگر اعمال سلطه می‌کنند. قدرت امروز امپریالیست‌های غربی حاصل قرن‌ها استعمار و نواستعمار بریتانیا در سیررالئون، فرانسه در گینه و آمریکا در لیبریا است.

ثروت بالقوه کشاورزی این کشورها فدای تمرکز بر کشت قهوه برای بازار جهانی شده و سفره مردم که زمانی از طریق کشاورزی معیشتی تأمین می‌شد روز به روز کوچک‌تر می‌شود. بهره‌برداری از جنگل‌ها در خدمت بازار جهانی باعث شده که انسان‌ها و حیات وحش از مأمون طبیعی خود محروم شوند و این خود منبع بیماری‌های جدید است. بازاری که گرسنه‌الماس، طلا، بوکسیت (برای تولید آلومینیوم) و کولتان (از مواد ضروری برای ساختن تلفن موبایل) است آتش‌بیار جنگ‌های داخلی‌ای شد که تا ده سال پیش سیررالئون و لیبریا هم گرفتارش بودند. البته وضع گینه که نه شاهد چنین جنگ‌هایی بوده و نه دارای مواد صادراتی معدنی از این‌ها بهتر نیست.

سیاست‌های «تعدیل ساختاری»

بانک جهانی و صندوق بین‌المللی

پول باعث تحلیل رفتن

تسهیلات

بهداشتی این

کشورها و

پایین

رفتن

استانداردهای

زندگی شده.

کارکنان بخش

بهداشت و درمان یا به

دنبال مشاغل دیگر می‌روند

و یا مهاجرت می‌کنند. به

هنگام آخرین مورد شیوع ابولا

در لیبریا فقط ۶۰ پزشک و در

سیررالئون فقط ۱۳۰ پزشک

موجود بود. به گزارش

سازمان بهداشت جهانی در

سال ۲۰۰۴ برای هر

۱۰۰۰۰ نفر یک

متخصص

بهداشت

وجود داشت.

امروزه وضع

برابر ۵

بدتر شده و هر

پنجاه هزار نفر

یک متخصص

بهداشت دارند.

اقتصاد سیاسی ابولا

در سال ۲۰۰۹ وقتی یک محقق

(ویروس‌ها، باکتری‌ها، میکروب‌هایی) است که درجه امنیت زیستی ۴ دارند، یعنی بالاترین حد خطرناک بودن. در سوابق تاریخی موجود،

هیچ

ویروسی در این

رده پیدا نمی‌کنیم که به

این سرعت و در جغرافیایی به این

وسعت و برای مدتی چنین طولانی محیط

را آلوده کرده باشد.» پاسخ سازمان بهداشت

جهانی در برابر انتقاداتی که به بی‌کفایتی‌اش

در مقابله با شیوع ابولا می‌شود این است که

کشورهای عضو بودجه‌های کمک درمانی

برای آفریقا را قطع کرده‌اند. بودجه‌ای که

از طرف ۱۹۳ کشور عضو این سازمان

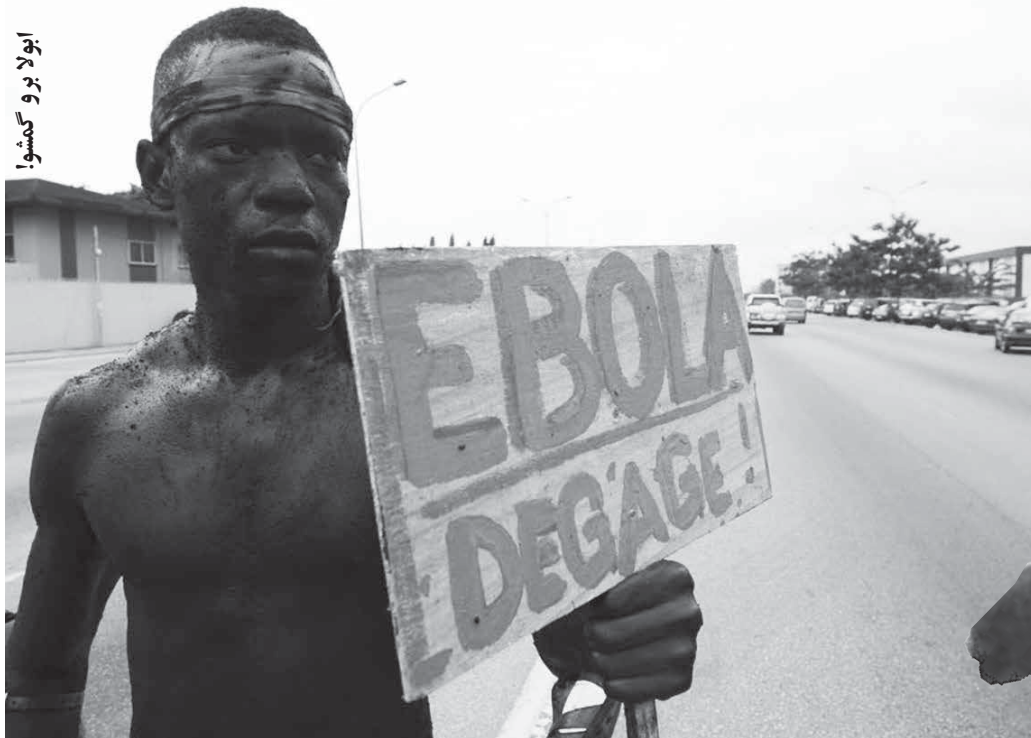
برای شرایط اضطراری در آینده، از جمله

جولوگیری از ابولا، تخصیص یافته ۱۰۰

میلیون دلار است. این رقم را مقایسه کنید

با هزینه ساخت یک بیمارستان در اروپا

یا آمریکا که راحت به یک میلیارد دلار



ابولا برو کسوا!

می‌رسد.

نتیجه‌ای

که می‌توان گرفت

این است که آن چه پشت

ابولا خوابیده بسیار هولناک‌تر از این

ویروس است. معضل، موقعیت کشورهای

است که سال‌هاست در معرض جنگ،

ویرانی، گرسنگی، فقر، ستم و استثمار

قرار دارند. همه بدبختی‌های مردم این

سوی جهان نتیجه مستقیم و غیرمستقیم

سلطه امپریالیسم و سیاست‌های نهاد‌های

امپریالیستی است؛ نتیجه کارکرد کور بازار

جهانی که همه کشورها را تحت سلطه

خود دارد؛ نتیجه موجودیت رژیم‌های

دست‌نشانده و مستبدی که قدرت‌شان

ناشی از سلطه امپریالیسم است. همه این

عوامل است که خاک حاصلخیزی برای

گسترش ابولا فراهم کرده. ■

برگرفته از سرویس خبری جهانی برای

فتح، ۲۵ ماه مه ۲۰۱۵

پژواک فریاد خونین شصت و هفت



بیست و هفتمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در راه است. در تابستان ۱۳۶۷ به فاصله کوتاهی بعد از پایان جنگ ارتجاعی هشت ساله میان ایران و عراق، هزاران زندانی سیاسی که احکام حبس خود را می‌گذراندند با حکم مستقیم و صریح آیت‌الله خمینی توسط یک کمیته ویژه دوباره «محاکمه» شدند و همه آن زندانیانی که طی یک سؤال و جواب دو سه دقیقه‌ای، سر موضع تشخیص داده شدند بلافاصله حلق‌آویز شدند و در گورهای جمعی بی‌نام و نشان جای گرفتند. جلدان اسلامی تلاش کردند این جنایت تکان دهنده را تا جایی که می‌شود مخفی نگه دارند. اما خبر کشتار در سلول‌ها پیچید و به بیرون از زندان‌ها هم درز کرد. قدرت‌های امپریالیستی در چارچوب زد و بندهای سیاسی و منافع کلان اقتصادی‌شان که توسط جمهوری اسلامی تأمین می‌شد در برابر این جنایت سکوتی رضایت‌مندانده پیشه کردند.

اما از همان موقع، بخشی از اعضای خانواده‌های جان‌باختگان با اشک و فریاد پرچم دادخواهی را برافراشتند؛ به جست و جوی مزار عزیزان خود «کفر آباد»ها را زیر و رو کردند؛ گورهای نمادین ساختند و خاوران‌ها را بی‌هراس از زندان و آزار و ضرب و شتم گل باران کردند. در آن سال شمار کسانی که قدم پیش گذاشتند اندک بود. بخش بزرگی از جامعه ترجیح داد خود را کنار بکشد و در مورد این جنایت حرفی نزد. اما این مبارزه ادامه پیدا کرد و گسترده شد. امسال نیز بازماندگان آن کشتار، اعضای خانواده جان‌باختگان و زندانیان سیاسی و فعالان سیاسی و مدنی مثل همیشه در جنب و جوشند تا علیرغم فشار و تهدید دستگاه امنیتی و سرکوبگر راهی مناسب برای بزرگداشت یاد و خاطره آن عزیزان بیابند و پرچم مبارزه را بالا نگهدارند. احزاب و گروه‌ها، نهادها و عناصر اپوزیسیون جمهوری اسلامی اعم از کمونیست انقلابی و دمکرات و ترقی‌خواه خود را برای برگزاری گرد هم‌آیی‌ها و مراسم ویژه آماده می‌کنند.

طی همه این سال‌ها، تلاش عمومی این بوده که فعالیت حول این مسئله به یک امر نوستالژیک، یک وظیفه اخلاقی و یا رفع تکلیف تبدیل نشود. تلاش این بوده که هر بار از زاویه تازه‌ای به این مسئله پرتو انداخته شود و موضوعات و پرسش‌های جدیدی

که مستقیماً به ادامه مبارزات ضد رژیم و دورنما و افق جامعه آینده مربوط می‌شود به میان آید. موضوعاتی مثل مجازات اعدام، مقوله زندان و دورنمای برچیدن آن، نظام سرکوب، بازسازی یا تنبیه و انتقام، تأثیر و روان‌شناسی شکنجه، نظام قضایی، حقوق زندانی، دادخواهی و... بارها و بارها مورد بحث و جدل قرار گرفته است. در جریان همین مبارزه پیگیرانه، شعار «نه فراموش می‌کنیم، نه می‌بخشیم» با وام‌گیری از جنبش مادران میدان ماه مه در آرژانتین به یکی از شعارهای دائمی جنبش انقلابی علیه رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شده است.

یکی از دستاوردهای مبارزه مشخص در این زمینه، شکستن دیوارهای سکوت و انکار در مورد کشتارهای دهه ۱۳۶۰ است. دیگر هیچ‌یک از مقامات و جناح‌های رژیم نمی‌توانند این جنایت را مسکوت بگذارند و کتمان کنند. تنها کاری که از دستشان بر می‌آید توجیه تراشیدن برای داغ ننگی است که بر پیشانی‌شان نشسته و یا انداختن «تقصیر» به گردن یک جناح و باند حکومتی دیگر. اصلاح‌طلبان حکومتی که خود مستقیماً در آن کشتارها مسئولیت و نقش داشتند نیز در دوران خیزش سال ۱۳۸۸ از سیل پرسش جوانانی که در نگاه به تاریخ جمهوری اسلامی با این جنایت تکان دهنده روبرو شده بودند در امان نماندند و مجبور شدند حرفی بزنند تا گریبان خود را خلاص کنند. یکی از تدابیر رژیم جنایتکار مذهبی، برنامه‌ریزی برای پاک کردن و حذف نمادها و نشانه‌های کشتارهای دهه ۱۳۶۰ است. از تلاش برای ناپدید کردن گورهای فردی و جمعی گرفته تا طرح ایجاد بوستان و گردشگاه به جای خاوران‌ها و اوین‌ها. مقابله با این تدبیر یکی از وظایفی است که امروز در برابر همه ما قرار گرفته است. این کار در درجه اول به معنی بازگو کردن خستگی‌ناپذیر آن جنایات و آشکار کردن هدفی است که رژیم جمهوری اسلامی با این «پاکسازی»ها و «تغییر کاربری»ها دنبال می‌کند.

و کماکان یک نکته قابل فکر و بحث: امروز انجام اعدام‌های بی‌وقفه و گسترده را در زندان‌های جمهوری اسلامی شاهدیم. قربانیان این جنایت فقط زندانیان سیاسی و عقیدتی نیستند. شمار زیادی از اعدامیان را قربانیان نظام فقر و جهل تشکیل می‌دهند که شرایط نابرابر و تبعیض‌آمیز حاکم آنان را به انجام انواع جرائم و بزهکاری‌ها می‌کشاند. پاسخ نیروها و عناصر کمونیست، دمکرات و ترقی‌خواه به این عمل خونین طبقه حاکم چیست؟ ما که خود را صدای زندانیان سیاسی دهه ۱۳۶۰ و میراث‌دار جان‌باختگان کمونیست و انقلابی می‌دانیم در برابر نظام سرکوبگری که افراد «غیر سیاسی» را برای حفظ نظم موجود و برقراری ثبات سیاسی و اجتماعی حبس می‌کند، به اشکال مختلف مورد تحقیر و آزار قرار می‌دهد و یا به چوبه دار می‌آویزد چه سیاستی در پیش می‌گیریم؟ و به عنوان یک موضوع جداگانه اما مرتبط، در مورد این خواسته که زندانیان سیاسی نباید به بند «عادی»ها فرستاده شوند چه نظری داریم؟ راهکار ما برای خنثی کردن این سیاست قدیمی رژیم که زندانیان عادی و ناآگاه را به دشمنی با زندانیان سیاسی می‌کشاند و «به جان سیاسی‌ها می‌اندازد» چیست؟ در این زمینه، آیا تجربه زندانیان سیاسی در کشورهای دیگر از جمله در آمریکا و راه‌هایی که برای تأثیرگذاری بر فضای کل زندان و آگاه‌سازی و متشکل کردن عناصر مستعد و تشنه رهایی یافته‌اند نمی‌تواند و نباید مورد توجه قرار گیرد؟ ■

حمید محمص

نقد ستایش انتخابات و ایده آل دموکراسی

با تحولات اخیر یونان، از صعود حزب سیریزا به قدرت (و امید به تکرار همین سناریو در اسپانیا) گرفته تا همه‌پرسی اخیر و رأی منفی یونانی‌ها به ترویکا، «چپ»های غیرانقلابی (چپ‌هایی که خیلی‌ها به نادرست آن‌ها را آرمان‌گرا و کمونیست می‌دانند) بهانه‌های زیادی برای پرستش دمکراسی بورژوازی و توجیه راهکارهای ترمیم سیستم حاکم پیدا کرده‌اند. انگار افسردگی ناشی از جولان نئولیبرالیسم با پروژاک انتخابات یونان تعدیل شده و سراب ساختن گوشه‌ای از بهشت در جهنم سرمایه‌داری دوباره ظهور کرده است. می‌گویند: «واقع بین باشید! دموکراسی جواب می‌دهد.»

به یونان امروز نگاه کنیم. نزدیک به ۲/۵ میلیون نفر زیر خط فقر زندگی می‌کنند. ۳/۸ میلیون نفر دیگر در خطر مستقیم و فوری پرت شدن زیر خط فقر قرار دارند. نرخ متوسط بیکاری بالای ۲۶ درصد است که این در مورد جوانان به ۵۲ درصد می‌رسد. در برخی از خانوارها حتی یک نفر هم شاغل نیست. بسیاری حتی امکان پرداخت پول برق را ندارند و از هر چه دم دستشان می‌آید، حتی چوب میز و صندلی برای سوخت استفاده می‌کنند. تازه باید بار بدهی یونان به بانک جهانی را هم که معادل درآمد سالانه کشور است بر دوش بکشند. وضعیتی که برای بسیاری از مردم جهان آشناست، وضعیتی که با تشدید بحران بسیاری دیگر از کشورهای اروپا را نیز تهدید می‌کند، همه جا دولت‌های رفاه را تحلیل می‌برد، ناموزونی را شدت می‌بخشد و جوامع را قطبی‌تر می‌کند. وضعیتی که بخشی لاینفک از کارکرد سرمایه‌داری است و راه چاره‌اش از نظر منافع توده‌ها و آینده نوع بشر گسست قطعی از این نظام است و فروپاشاندن ساختارهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی‌اش به نیروی قهر انقلاب و ساختمان جامعه بر اساسی کاملاً متفاوت.

ولی این گزینه برای چپ رفرمیست اروپا قابل قبول نیست. این چپ که

حاکم را به شکل تمام و کمال و مؤثر تأمین کند، این شکل و روش حاکمیت سیاسی به حالت تعلیق در می آید؛ تعطیل می شود. شرایط جنگی، «خطر تروریسم» و «منافع و مصالح ملی» درها را به روی شکل های عربان دیکتاتوری طبقاتی، به روی فاشیسم، باز می کند.

هراس از فاشیسم سیاسی یا «دیکتاتوری اقتصادی» توجیه و ابزاری می شود برای آویزان شدن و یا سوق دادن هر چه بیشتر شهروندان متوهم به دموکراسی و نظام انتخاباتی. همان ها که در این الکلنگ سیاسی، ناراضیاتی و ترس خود را هر چند وقت یک بار با ریختن رأی سلبی به صندوق ها نشان می دهند. رأی به «سوسیالیست ها» در مقابل راست میانه. رأی به راست میانه در مقابل لولوی راست افراطی. تکرار منطق رأی به «بد» در مقابل «بدرت». این همان چیزی است که در یونان به شکل پر آب و رنگش دیدیم و چپ های رفرمیست دنیا نقش مهمی در رنگ آمیزی این واقعیت داشتند.

اما واقعیتی که نظرات ژیزک به آن برخورد کرده سخت تر از ستون های معابد یونانی است. مردم در انتخابات شرکت کردند و سیریزا را که وعده مقابله با سیاست اروپایی ریاضت کشی داده بود به قدرت رساندند. بعد از چندین ماه چانه زنی بر سر شرایط بازپرداخت وام ها مذاکرات میان دولت جدید یونان و مراکز تصمیم گیری مالی اتحادیه اروپا به نتیجه نرسید. کابینه سیریزا در اقدامی نمایشی شرایط تحمیلی اروپا را به همه پرسى گذاشت. مردم به این شرایط تحمیلی نه گفتند. دولت یونان اما بلافاصله تسلیم شرایط اتحادیه اروپا شد. البته نتیجه این کشمکش ها و چگونگی تداوم مبارزات طبقاتی و اجتماعی در یونان هنوز معلوم نیست. ولی یک چیز مسلم است؛ آنچه سمت و سوی این رویدادها و سرنوشت مردم یونان (و جهان) را تعیین می کند صندوق رأی نیست. ■

«آتش»

* برای درک بهتر خط اسلاوی ژیزک در این زمینه می توانید از جمله به منابع زیر رجوع کنید:

پوتمکین

www.potemkinreview.com/notes-syryza.html

در این زمانه

http://inthesetimes.com/article/17561/zizek_greece_syryza

که ترجمه آن (ضرورت پیروزی سیریزا در یونان) در روزنامه شرق شماره ۰۳ تیر ۴۹ قابل دسترس است و ترجمه گنتکوی ژیزک با اشپیکل در سایت اخبار روز

www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=67974

مالکیت خصوصی که نیروی محرکه اش انباشت سرمایه و گسترش دائمی سود است و اگر از این کار باز بماند خواهد مرد. نظامی که توسط رقابت و برتری طلبی خود را به جلو می راند و شبکه حرص و انحصار طلبی و کنترلش را به سراسر جهان گسترانده است.

چپ رفرمیست مشکل را به «شکل» کارکرد این نظام و درجه و نوع دخالتش در زندگی مردم تقلیل می دهد. شکلی که به واقع از جوهر و قوانین حرکت نظام جدا نیست. زمانی کارل مارکس در «مقدمه ای بر نقد اقتصاد سیاسی» مسئله رابطه زیربنا و روبنا و محتوا و فرم را چنین توضیح داد: «انسان ها در تولید اجتماعی زندگی خود وارد روابط معین و ضروری ای می شوند که مستقل از اراده آنهاست، روابط تولیدی ای که متناظر بر مرحله معینی از تکامل نیروهای مادی تولیدشان است. مجموع کل این روابط تولیدی، ساختار اقتصادی جامعه را تشکیل می دهد، یعنی آن شالوده واقعی که روبنای حقوقی و سیاسی بر روی آن ظاهر می شود و آشکار معین آگاهی اجتماعی با آن هماهنگی دارد.»

در جامعه ای که بر روابط تولیدی سرمایه داری استوار است، رابطه اشتهای ناپذیر بنیادینی بین بورژوازی (طبقه حاکم استثمارگر) و پرولتاریا (طبقه ای تحت استثمار و محروم از مالکیت بر ابزار تولید) وجود دارد. نظام سیاسی و قانونی (و شکل های غالب آگاهی اجتماعی) ضامن حفظ حاکمیت بورژوازی بر پرولتاریاست؛ ضامن حفظ روابط استثمارگرانه. ولی این واقعیت آشکارا بیان نمی شود. تعجبی هم ندارد. سرپوش گذاشتن بر این واقعیت و ارائه تصویری وارونه از آن چه هست، بخشی از اعمال حاکمیت طبقاتی است.

در این تصویر وارونه، «دموکراسی» فضای مهمی را اشغال کرده است. به یک کلام، بورژوازی است که انتخابات را کنترل می کند؛ تصمیم های اساسی از طریق انتخابات اتخاذ نمی شود و نقش اصلی انتخابات مشروعیت بخشیدن به نظام و توجیه سیاست های طبقه حاکمه است. انتخابات، خواست مردم به نقش بازی کردن در سرنوشت جامعه را کانا لیزه می کند. انگیزه مداخله جویی سیاسی را محدود می کند و تحت پوشش فعالیت انتخاباتی به انفعال می کشاند. زیر سنگینی فریب «اراده و رأی اکثریت»، توده ها را به قبول حاکمیت و سیاست های طبقه اقلیت استثمارگر قانع می کند. از این انتخابات و همه پرسى به انتخابات و همه پرسى دیگر. سکه واقعیت یک روی دیگر هم دارد: زمانی که برگزاری انتخابات و به طور کلی نظام پارلمانی و چارچوب دموکراسی بورژوازی نتواند منافع طبقه



و مهاجران قانونی و غیرقانونی درون مرزهایش است. اروپایی که تحریم می کند، سرکوبگر است، تحمیلی می کند، جنگ افروز است، بمباران می کند، اشغال می کند....

دفاع از سیریزا، الگو ساختن از سیریزا و تبلیغ نمایش پوچی که تحت عنوان «همه پرسى» برای دفاع از کرامت مردم یونان به راه انداخت، دفاع از همین اروپایی بورژوا امپریالیست است. مهم نیست که نظریه پردازانی مانند ژیزک این دفاع را در پارچه سرخی پیچیده اند و در حالی که سرود انترناسیونال را زیر لب زمزمه می کنند آن را به مردم عرضه می کنند.

«امروزه وظیفه اصلی چپی های واقعی پشتیبانی اروپا - محور از یونان است... هم به این دلیل که سرنوشت یونان در دست اروپاست... هم برای این که آینده اروپا در خطر است.» این را ژیزک می گفت، البته قبل از بند و بست قابل پیش بینی و سازش نهایی رهبران «دولت مردمی» با سران اتحادیه اروپا. استدلال ژیزک این بود که ویژگی اروپا، دموکراسی آن است! از نظر وی، شکست سیریزا یعنی پیروزی «اروپایی با ارزش های آسیایی» و این چیزی است که نباید اجازه دهیم اتفاق بیفتد! چپ رفرمیستی که ژیزک یکی از سخنگویانش است به دنیا نگاهی اروپا - محورانه دارد و بربریت و توحش و استبداد را با «غیر اروپایی» معنی کند. از دید این چپ اروپا - محور رفرمیست، باطل السحر هر شری ارزش ها و نهادهای دموکراسی است. تنها پناهگاه باقیمانده در برابر توفان واپس گرایی و خشونت کور و جهلی که در جهان جولان می دهد همین تمدن اروپایی و فضایی است که برای حضور و ابراز نظر و اراده صوری شهروندان وجود دارد. امثال ژیزک هر شعاری هم که بدهند، ریشه و پس پشت مشکلات و مصیبت های دنیای امروز را نظام جهانی سرمایه داری امپریالیستی در کلیتش نمی دانند. نظامی که همه چیز را به کالا تبدیل می کند و در آن، همه کار برای سودآوری است. نظامی مبتنی بر

اسلاوی ژیزک یکی از پر طرفدارترین سخنگویانش شده، خواهان بازگشت به اروپای قدیم است. به دوران اوج دولت رفا. به دوران قبل از بحران. ژیزک در دفاعیات عدیده اش از سیریزا* حتی تلاش نمی کند چارچوب کلی معادله ای را که روسای امپریالیست و سردمداران بانک های امپریالیستی در مقابل مردم یونان قرار داده اند عوض کند. او قبول دارد که قرض بانک های امپریالیستی به یونان بخشی از کارکرد این بانک ها، در جهت منافع این بانک ها و ابزار کنترل بر یونان است. می داند که دغدغه اصلی بانک ها (و نظام) نه نجات یونان از زیر بار قرض بلکه مقروض کردن هر چه بیشتر آن است. با وجود این بیرون رفتن از چارچوب نظم موجود برایش متصور نیست. بانک ها (و اتاق فکرها و رسانه های امپریالیستی...) «کشور/ ملت» یونان را مقصر این وضعیت می دانند و به جرم «قرض بالا آوردن» سرزنش و تحقیرش می کنند. ژیزک از سیریزا تمجید می کند که «قرض را قبول کرد ولی تقصیر را نه».

اما نمی توان جزئی از نظام جهانی سرمایه داری امپریالیستی بود، در بازی بهره کشی و سود و غارت و بازار برای خود جایی دست و پا کرد، ولی به قوانین این بازی گردن نگذاشت. سرشاخ شدن جدی با نظام بانکی اروپا نه با جتم چپ رفرمیست سازگار بود و نه با توانش. سیریزا هم چنین هدفی نداشت؛ مهم نیست که بخشی از پایه های خشمگین و به تنگ آمده اش چنین توهمی در سر داشتند یا نه. دغدغه رهبران سیریزا به عنوان نیرویی متعهد به ساختارها و روابط و ارزش های سرمایه داری جهانی، اروپا است. نجات اروپا. نجات تاریخ و ارزش های بورژوا دموکراسی اروپا. اروپایی که با استعمار و غارت آسیا و آفریقا و آمریکا و استثمار وحشیانه کارگران ثروت اندوخت و «اروپا» شد. بخش مهمی از سودآوری سرمایه هایش را مدیون کار برده وار زحمتکش کشورهای جنوب

عنوان فیلم انگلیسی «طبیعت بیجان» به‌اختیار اثر سینمایی ماندگار سهراب شهید ثالث در دهه ۱۳۵۰ شمسی را به یادمان می‌آورد. هر چند نمی‌دانیم که «اوبرتو پازولینی» سینماگر ایتالیایی هنگام نام‌گذاری اثرش، فیلم شهید ثالث را در خاطره خود داشته یا نه. «طبیعت بیجان» اول، گم شدن مفهوم زندگی را برای سوزن بانی پیر هنگام روبرو شدن با حکم بازنشستگی به نمایش می‌گذاشت؛ و دومی، تلاش یک کارمند چهل و چهار ساله مشمول سیاست بیکارسازی را برای یافتن روح زندگی در واپسین روزهای کار. در دنیای سرد و خاکستری و بی‌عاطفه سرمایه‌داری، نگاه «اوبرتو پازولینی» به دنبال روابط انسانی در دل رویدادهای ساده و هدف‌گذاری‌های محدود مردم عادی است. ریتم «طبیعت بیجان» عامدانه کند انتخاب شده تا با حال و هوای کار و فراغت «انسان‌های کوچک»

در زندگی روزمره خوانایی داشته باشد. تکرار حرکات و عادات شخصیت فیلم که در پرداخت طنزآلود «پازولینی» نیشخندی بر لب ما می‌نشانند نیز بی‌شابهت به حرکات و عاداتی که خود در آن غرقیم و به چشممان نمی‌آید نیست. اما در دل همین تکرارها، زندگی و تغییر جریان دارد. اگر صحنه‌های تکراری را یک‌بار دیگر مرور کنیم متوجه می‌شویم که تغییرهای کوچک اما تأثیرگذار در روند زندگی مرتباً در حال رخ دادن است و هیچ صحنه‌ای عیناً تکرار صحنه مشابه قبل نیست.

شخصیت اصلی فیلم، «جان مهی» نام دارد که بازیگر توانمند انگلیسی «ادی مارسان» در نقش او ظاهر شده است. «جان مهی» کارمند شورای محلی منطقه لندن جنوبی است که وظیفه پیدا کردن بستگان و نزدیکان افراد فوت شده و ظاهراً بی‌کس و کار را برای انجام یک مراسم تدفین مناسب به عهده دارد. او به کارش عمیقاً متعهد است؛ متن مرثیه‌ها را تهیه می‌کند؛ مراسم یادبود را در هماهنگی با کشیش یک کلیسای محلی سازماندهی می‌کند؛ چرا که معتقد است هر فرد شایسته یک «سفر آخرت آبرومندانه» است. رابطه او با کارش - و با شخصیت‌های مرده‌ای که هرگز از نزدیک نمی‌شناخته - چنان نزدیک است که عکس هرکدامشان را با وسواس و

روح در یک دنیای بی‌روح

نگاهی به فیلم «طبیعت بیجان» اثر اوبرتو پازولینی (محمول ۲۰۱۳)



نه تردستی‌های غافلگیرکننده. هیچ اغراقی در سادگی و عام بودن «جان مهی» نمی‌بینیم و این حالت، فضا را باز می‌کند برای دیدن تنهایی عمیق انسان‌های متمیزه در دل ماشین عظیم و آدمخوار سرمایه‌داری که نیروی کار تک تک آدم‌ها را فرو می‌بلعد و جسم و روح مجاله شده آنان را بعد از سال‌ها کار مثل تفاله بیرون می‌ریزد. «جان مهی» هم مثل «بیل استاک» بی‌کس و کار است. به فکر بردن از این نظم نیست؛ خیال شورش در سر ندارد. اما بی‌آنکه حرفی بزند می‌فهمیم که تصمیم شورای محلی برایش قابل هضم نیست. و لحظه‌ای که دریچه جدیدی را در زندگی به روی خود گشوده می‌بیند دست به کاری می‌زند که از چنین کاراکتری «بعید» است: در خیابان به ماشین پارک شده آقای مدیر می‌شاشد!

بد نیست به مصاحبه‌ای که گزارشگر ایتالیایی «بوت توریا اسکاریا» در سایت «سینمای اروپا» با اوبرتو پازولینی درباره «طبیعت بیجان» انجام داده نگاه می‌کنیم تا هم با فکر پشت این اثر بیشتر آشنا شویم و هم با روش و تدارک کارگردان برای بهتر فهمیدن شخصیت قصه‌اش.

«طبیعت بیجان اشاره‌ای است به طبیعت را که زندگی شخصیت اصلی فیلم. اما برای من، در درجه اول به معنای

علاقه خاصی در یک آلبوم شخصی نگاه می‌دارد. او در مسیر یافتن بستگان و نزدیکان فرد متوفی به نقاط مثبت و منفی و جزئیات زندگی هر یک آگاه می‌شود. برای به انجام رساندن رسالت خود پیگیرانه می‌کوشد بازماندگان را علیرغم بی‌اعتنایی و یا عدم رغبت به شرکت در مراسم یادبود و تدفین قانع کند. و برای بیدار کردن احساسات و عواطف آنان تردیدی در صحنه‌آرایی مصلحانه و دستکاری بی‌آزار واقعیت به خود راه نمی‌دهد.

آخرین پرونده‌ای که روی میز کار «جان مهی» قرار دارد متعلق به فردی دائم‌الخمر به نام «بیلی استاک» است. رسیدگی به این پرونده هم‌زمان می‌شود با تصمیم مسئولین شورای محلی به کنار گذاشتن «جان» بعد از ۲۲ سال کار، در چارچوب «کم کردن هزینه‌ها» و به علت «بالا رفتن سن و نداشتن انرژی و تحرک کافی برای انجام وظیفه‌اش». اما «جان» که در جریان تحقیق پیرامون زندگی «بیل استاک» و یافتن بستگان وی کاملاً درگیر و علاقمند به این ماجرا شده با اصرار از آقای مدیر می‌خواهد که به او اجازه دهد این پرونده را هم به عنوان آخرین کار به سرانجام رساند.

قصه «طبیعت بیجان» به همین سادگی است. نه نقاط مبهم و کور دارد،

«کماکان زندگی» است. در زبان ایتالیایی می‌توانید طبیعت بیجان را ترسیم اشیاء و اجسام بیجان معنی کنید. اما فیلم من درباره زندگی است، نه مرگ. این فیلم درباره ارزش زندگی افراد است... ماجرا برای من با خواندن مصاحبه‌ای شروع شد که یک روزنامه چاپ لندن با یک مأمور کفن و دفن در کلیسای وست مینستر انجام داده بود. من هم رفتم و تقریباً با سی نفر از کسانی که چنین شغلی دارند ملاقات کردم. شش ماه وقت گذاشتم و از آرمگاهی به آرمگاه دیگر، از این مراسم تشییع با آن مراسم، از این کوره سوزاندن اجساد به کوره‌ای دیگر رفتم. دیدم که رابطه بعضی از این مأموران کفن و دفن با شغلشان، رابطه‌ای بوروکراتیک است. بعضی‌هایشان هم بودند که برای مردگان بی‌کس و کار بیشتر وقت می‌گذاشتند. «جان مهی» فیلم من ترکیبی از دو سه تا آدم واقعی است. من چیز زیادی از خودم به این شخصیت اضافه نکرده‌ام.

اما پایان‌بندی نجسب «طبیعت بیجان» پازولینی از واقعیت‌گرایی قدرتمند فاصله می‌گیرد و به استعاره‌ای سبک‌گرایش می‌آید. می‌گوییم نجسب، نه به این معنی که به دل تماشاگر نمی‌نشیند بلکه به علت ناهمگونی و دورافتادگی از ساختار و بافت کلی اثر. شاید این شگردی آگاهانه است برای فرار از یک پایان تلخ. شاید تردندی است برای کنار زدن حس بیهودگی از ذهن تماشاگری که زندگی «جان مهی» را مرور کرده و خود در شمار میلیون‌ها «جان مهی» در دنیای امروز است. شاید هم پازولینی از آن دست سینماگرانی است که معمولاً نمی‌توانند پایان مناسبی برای روایت خود بیابند. در صحنه پایانی، ارواح آشنای «جان مهی» به این دنیای بی‌روح دعوت می‌شوند تا به ارزش‌ها و روابط و تلاش‌های انسانی ادای دین کنند. به نظر می‌آید که سینماگر عامدانه برای پرهیز از برداشت‌های متافیزیکی هیچ نشانی از حضور «جان مهی» در این صحنه به دست نمی‌دهد. به نظر می‌آید که هدف صرفاً به نمایش گذاشتن نیازی است که ما آدم‌های گمنام به اعلام همبستگی با گمنامان دیگر، توجه کردن به سرنوشت‌شان و درک ارزش کار و تلاش‌شان داریم. ■

سعید سبکتکین

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@yahoo.com weblog: n-atah.blogspot.com